

طنازی‌های یک ذهن قافیه‌اندیش



عباس ترین

را/کنج غار می‌کشید...»

به نظر می‌رسد یکی از دلایل تعلق خاطر تولایی به قافیه نقش مهمی است که برای موسیقی در شعرش قائل است. شعرهای پشت صحنه دلم شاعری است بر این که شاعر، قافیه را یکی از عناصر مؤثر در خلق شعر می‌داند؛ چنان که در شعرهای سپیدش هم روال شعرهای کلاسیک و نیمایی را ادامه می‌دهد و از قافیه دل نمی‌کند: «خیابان درخت نداشت/ پرنده‌های کوچک خوشبخت نداشت/ خیابان مغازه نداشت/ سلام‌های صبح زود تازه نداشت...»

در نهایت اصرار تولایی را در استفاده از قافیه مثبت قلمداد کنیم یا منفی؟ حکم‌دادن درباره‌ی عدم استفاده از امکانی مثل قافیه یا حتی وزن عروضی، کاری بیهوده به نظر می‌رسد و مثلاً در همین نمونه بالا قافیه‌ها نه تنها آزاردهنده نیستند، که به کمک شعر آمده‌اند. بنابراین شاید تنها بتوان گفت افراط در استفاده از قافیه یا استفاده جابه‌جا و در واقع نابه‌جا، به بعضی شعرها ضربه زده و تولایی می‌تواند با به‌اختیار درآوردن تعلقات و علایقش، از امکانات مختلف شعری استفاده آگاهانه‌تری کند. شاید اگر او بی‌دغدغه دور شدن از شعر، اجازه دهد حرف‌هایش بی‌فشار قافیه نفس بکشند، موفق شود حوزه‌های تازه‌ای را در زبان و موسیقی تجربه کند که جای خالی قافیه را پر کنند.

*

همان‌طور که در ابتدای یادداشت نیز اشاره شد، یکی از نقاط قوت مجموعه شعر پشت صحنه دلم، وفاداری شاعر به خود، حرف‌ها، حس‌ها و خیال‌هایش است. درست است که در بعضی از شعرهای این مجموعه هم باغبان، برگ‌ها، شاخه‌ها، پرنده‌ها، فال، صندوق و... مثل بسیاری از سروده‌های موسوم به شعر نوجوان نقش پرنده‌نگی دارند، اما تولایی موفق شده در بعضی شعرها چهره دست‌اولی در شعر نوجوان باشد و لاقط گوشه‌ای از حرف دل نوجوانان را به شعر تبدیل کند. مثلاً در این شعر که خیال بازگوشانه‌اش نمره‌های کارنامه را به این روز می‌اندازد:

«۸ ارتفاع کارنامه‌ام/ قلّه بود/ ۵ خنده دار و چاق و چله بود/ ۲ شبیه ۳/ پله پله بود/ ۷ من دو بال داشت/ آرزوی پرکشیدنی محال داشت/... واقعاً ۶ دو جوجه نیستند؟»

به عنوان نکته پایانی باید از حضور رگه‌ای طنزآمیز در پشت صحنه دلم یاد کرد که شعرهای این مجموعه را خواندنی تر و جذاب تر می‌سازد. تولایی جزو معدود شاعرانی است که در شعر طنز نوجوان نیز تجربه‌هایی داشته و نگاه طنزآمیز او در شعرهای این کتاب نیز برگ برنده او شده‌اند:

«یادتان که هست؟/ شوت من همیشه خارج از زمین/ توی تور ابرها/ یا دیدنم/ مثل ساکنان توی قبرها/ پای من که کیج نبود/ پس چرا/ ضربه‌های من همیشه می‌نشست/ روی سقف خانه‌ها؟»

پشت صحنه دلم. حسین تولایی. تهران: پیدایش، ۱۳۸۹. ۴۸ ص. ۳۵۰۰۰ ریال.

پشت صحنه دلم تازه‌ترین و به عبارت دقیق‌تر سومین مجموعه شعر حسین تولایی است که به تازگی از سوی انتشارات پیدایش به بازار کتاب آمده است؛ ناشری که در حال حاضر مهم‌ترین تکیه‌گاه شعر نوجوان در بین ناشران خصوصی محسوب می‌شود و در زمانه‌ای که کتاب شعر خوب فروش نمی‌رود، همچنان پای انتشار مجموعه‌های تازه ایستاده است. توجه به چهره‌های جوان و انتشار تجربه‌های تازه را می‌توان ویژگی مشترک مجموعه شعرهای این انتشارات در سال‌های اخیر دانست.

پشت صحنه دلم از آن دست کتاب‌هایی است که با هدف تجربه فضای تازه‌ای در شعر نوجوان به میدان آمده. شعرهای این مجموعه - فارغ از موفق بودن یا نبودن - شبیه شعرهای معمول سروده شده برای نوجوانان نیست و امضایی مشخص پای خود دارد. امضایی که ریشه در نگاهی شخصی به دنیا و اتفاق‌ها و... دارد و مدیون حس‌های درونی و زبانی متفاوت است. شعرهای تازه‌ترین مجموعه تولایی از نظر قالب به سه گروه تقسیم می‌شوند: سیزده شعر نیمایی، سه چهارپاره و دو شعر سپید. با این حساب سرانگشتی می‌توان حدس زد که قالب نیمایی، جذاب‌ترین قالب برای تولایی است. شاید به این دلیل که به او اجازه می‌دهد با فراغ بال بیشتری حرف‌هایش را بیان کند:

«بیست/ آن نهایت غرور مدرسه/ افتخار بچه‌ها/ پادشاه سرزمین نمره‌ها/ سایه‌ای که هیچ‌وقت/ روی کارنامه‌ام نمی‌نشست/ من رفوزه می‌شدم/ جای من به اصطلاح/ گوشه سیاه کوزه‌ها...»

در بعضی شعرها این اتفاق افتاده و شاعر فارغ از فشار طول سطرها و تنگنای قافیه، آنچه در ذهن داشته به‌روی کاغذ آورده. اما علاقه شاعر به استفاده از قافیه و ردیف چنان زیاد است که حاضر نیست از آزادی قالب نیمایی در عدم تقید به قافیه بهره‌بردار و حتی در بخشی از شعرها هر سطر را با سطر بعد از خود قافیه می‌کند. گرچه در مواردی این قافیه‌ها به شکلی طبیعی در شعر نشسته‌اند و بدون ایجاد اختلال در حرف‌ها یا به‌رخ کشیدن خود، شعر را از نظر موسیقی غنی کرده‌اند:

«...گاه می‌خورم زمین/ زیر پا/ دست من که نیست/ یک حباب کوچکم/ باد می‌برد مرا به هر کجا!»

اما در بعضی شعرها قافیه‌اندیشی چنان ذهن شاعر را مشغول می‌کند که انگار تبدیل به تعیین‌کننده اصلی حرف‌هایش می‌شود. نتیجه نقض غرضی می‌شود که شاعر از قالب نیمایی در حد امکانات یک قالب کلاسیک استفاده کند:

«عنکبوت/ انتظار می‌کشید/ توی ذهن خود/ طرح تازه‌ای برای تار می‌کشید/ یک کبوتر سفید، بال بسته بود/ انتظار نور